



جعفر علیان‌نژادی

بیراه نیست اگر بگویم جدی‌ترین و اصلی‌ترین اندیشه مداخله‌گر در سبد مصصرف فرهنگی انقلاب اسلامی، اندیشه چپ بوده است. شکست‌های بیایي سیاسی جریان چپ در تجربه جهانی، آنها را به مرور و تدریجا معطوف به ساحت فرهنگ کرده است. ادعای اینکه اکنون در نگاه چپ‌ها، این فرهنگ است که می‌تواند زیربنای سیاست و اقتصاد باشد، امر گزافی نیست. چپ فرهنگی‌شده، بیشتر از هر نیروی بیگانه‌ای، چشم‌ها و گوش‌ها و زبان‌ها را به خود مشغول کرده و در هر کوی و برزنی، کوچه و خیابانی، ویترن و گیشه‌ای، اثر و آثاری از خود برجا گذاشته است.

جای بسی ناراحتی است که غفلت از توان موثر اندیشه چپ در تغییر گرایش و تمایلات و دستکاری‌های شناختی آن، تبدیل به سکه رایج محافل فکری شده است. در عوض شاهد حضور پرشور و خروش ادبیات چپ در زبان و بیان اندیشه‌وران هستیم. چپ‌ها – اگر نگوییم منحصرا– تا حد زیادی ساحت نقد اندیشه را پر کرده‌اند. فضای بیرونی از چپ، برای نقد نمانده است. در این بین، نقد چپ، تا حدی خلاف‌آمد این مسیر بوده و تازگی دارد. این به معنای نقد چپ با اندیشه‌های راست نیست، بلکه منظور نقد موقعیت‌مند چپ در فضای انقلاب اسلامی است. این نوشتار با هدف شناسایی تاثیرات شناختی اندیشه چپ روی میل سیاسی مردم نوشته شده و مدعی است سهم چنین ذهنیت‌های رسوب‌کرده‌ای در انتخاب‌های آنان کم نبوده است.

این نوشته توان بسط بسیار بالایی دارد. اندیشه چپ ساحت‌های مفهومی زیادی را در نوردیده و انگاره‌های بسیار زیادی را ساخته و پرداخته کرده که خود هر کدام به تنهایی توان تغییر تصمیم سیاسی یا انحراف میل سیاسی را دارد. نگارنده در این یادداشت به ۳ مضمون پرداخته، مضامینی که در این سال‌ها بیشتر با آن مواجه بوده‌ایم اما از تاثیر شناختی‌شان تا حد زیاد غفلت ورزیده‌ایم.

■ **امر معمولی در برابر امر سیاسی**

یکی از گواهی‌های شناختی که ریشه در اندیشه چپ دارد و در این سال‌ها به نحوی در جامعه ما سربان پیدا کرد، آن است که سیاست از طریق امور پیش پا افتاده روزمره، اعمال می‌شود. توان به نظم سیاسی در تبدیل امور سیاسی و حکومتی به عادات بدیهی و پیش پا افتاده‌ای است که ما بدون اینکه به آن فکر کنیم، در حال انجامش هستیم.

در مقابل فرآیند معمولی‌سازی سیاست، آن اندیشه کم کم با تمام ظرفیت‌های بلاغی و ابزارهای در دسترس خود شامل کتاب و مجله و داستان و فیلم و پادکست و شبکه‌های اجتماعی، سخن جدید را ایجاد کرد، اصالت را به امر معمولی داد و خواست سیاست تابع امور پیش پا افتاده باشد نه بالعکس.

این یعنی باید جای زندگی سیاسی را با زندگی معمولی عوض کرد. «هی خواهم زندگی کنیم»، «ما را با سیاست چکار»، «ای بابا! تو چقدر ساده‌ای»، «کی به فکر من و تو است»، «گلیم وجود کرده و خود را بازنمایی می‌کردن. تغییری بر تکرار، نشان از تغییر چنین جوی داشت.

حرف‌ها سیاسی‌تر شد اما میان‌تهی‌تر، چون واقعا سیاسی نبود، تابع خیر جمعی نبود، بلکه در عوض و به همان میزان تابع امور پیش پا افتاده‌ای شد که افراد با آن اعلام وجود کرده و خود را بازنمایی می‌کردن. تغییری که رخ می‌داد این بود: بنیاد امور باید عوض می‌شد؛ پیش پا افتاده‌های بنیادی در برابر امور سیاسی طبیعی آشده).

رائول «ونه گیم» بلژیکی نویسنده کتاب مهم «انقلاب زندگی روزمره» که خود از چپ‌های شصت‌وهشتی است، در این باره می‌نویسد: ما به پیچ و تاب‌های زندگی روزمره که به غلط‌الاختکی پنداشته می‌شوند، چنان کم‌توجه هستیم که اغلب ترجیح می‌دهیم به فرمان قدم‌رو نظمی گردن نهیم که آنها را سترون می‌کند و می‌کشد؛ نظمی که بی‌نظمی واقعی موجودات و چیزها را می‌سازد و دستور اضمحلال ما را صادر کرده است.

ونه گم با این صورت‌بندی می‌خواهد زندگی را از قید و بند هر نظم معمولی شده در بیاورد و آرمانش را چنین برمی‌شورد: «شرطبندی من این است که در زمانی کوتاه و با خستگی کمتر می‌توان این پیش پا افتادگی‌ها را فسخ کرد و به جای آنها پیش پا افتادگی‌های بنا شده بر بنیانی دیگر نشاند: ذوق و ذائقه زندگی، اکتشاف عرصه حیات، سخاوت انسانی، خودآفرینی و فراهم کردن جامعه‌ای که سازمان‌دهی آن، بالایش و تلطیف عشق براستی زیسته را یگانه منبع الهامی بداند که قادر است جامعه را از ابتلا به بت‌وارگی پول، خواست قدرت، حرمان و راهبردهای کینه‌توزی که تا امروز نالسانیت بنیادی آن را تعیین کرده، مصون نگاه دارد».

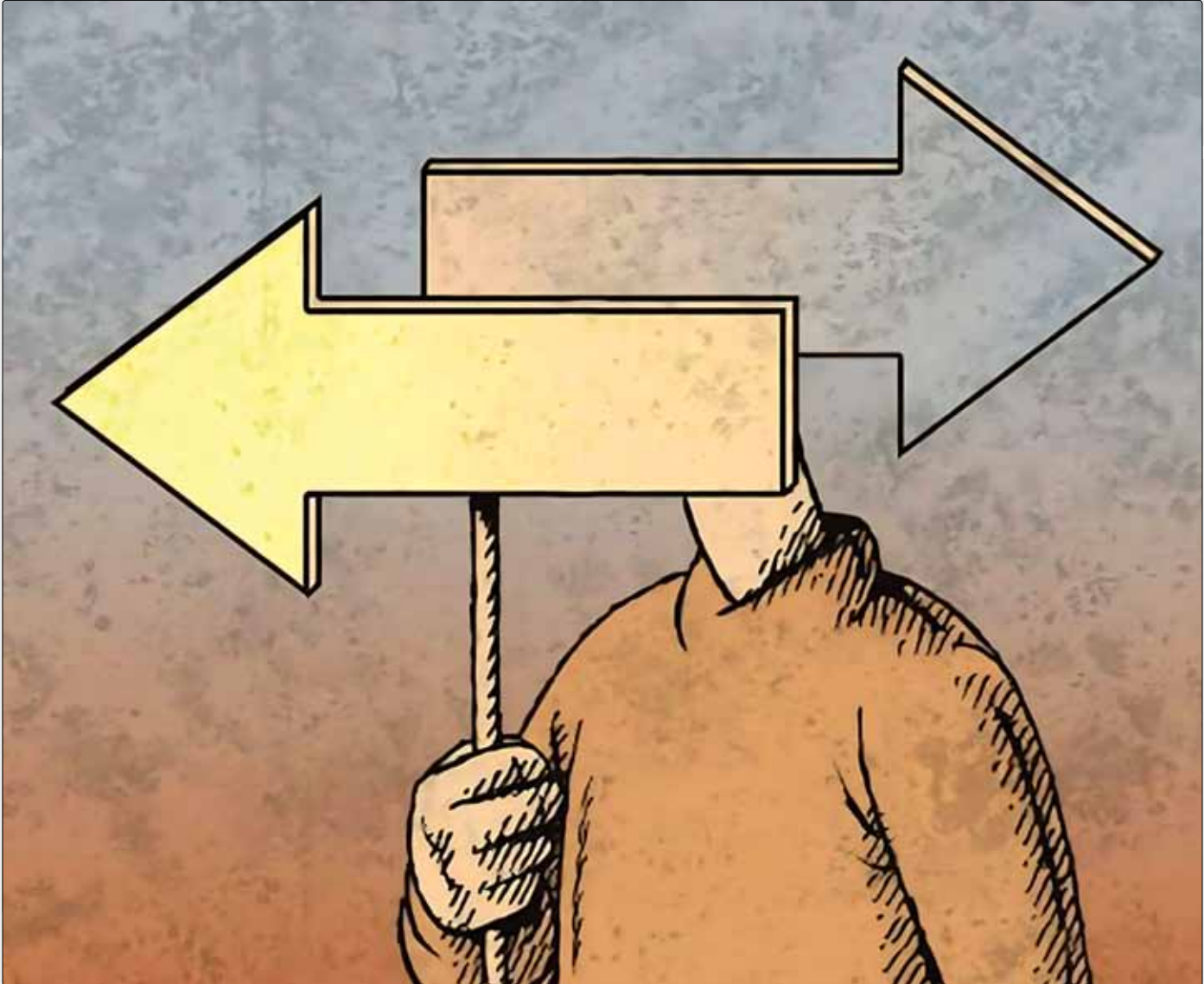
بخواهیم یا نخواهیم، این‌ خوانش‌های چپ از واقعیت‌های اجتماعی و تجویزهای آن، بی‌اثر در جامعه ما

نبوده است. کلیدواژه‌های بنیادین ونه گم تقریبا ماهیت و کلیت سید مصرف فرهنگی بخش‌های زیادی از جامعه را نشان می‌دهد. اندیشه چپ تا حدی توانست حال مردم را تابع امر معمولی کند، نه وضع اجتماعی و سیاسی آنها. این تغییر طبیعتا و تدریجا سیاست را از مفهومی دال بر جدیت و تاثیر مستقیم به مفهومی ملعی و تابع تفاسیر روزمره و دل‌خواهی کرد. به معنای دیگر سیاست‌زدگی جای سیاست فهمی را گرفت و بخشی از میل سیاسی مردم را به پایین منحرف کرد؛ به امور پیش پا افتاده.

■ **فهم تئاتر یکال از سیاست**

یکی دیگر از گواهی‌های شناختی که ریشه در اندیشه چپ دارد، آگاهی از این حقیقت است که سیاست در تقابل و سستیز پدیدار می‌شود. سیاست ذاتا چیزی از جنس «تخریب» و «رد» و «نقد» است؛ چیزی از جنس شورش و خیابان و بیانیه. سیاست امری رخدادی است و در حد فاصل یک رخداد تا رخداد دیگر جریان دارد. در هستی‌شناسی چپ‌ها، شناخت پدیده‌ها و از جمله سیاست، خود حاصل چپ‌نگری است. شاید شیوارترین تعبیر را در این باره اسلاوی ژیزک ارائه کرده باشد: «کز نگریستن» یعنی به جای نگاه سر راست و مستقیم به واقعیت، کانه در شرف بی‌نظمی و آشوب آن را دریابیم.

این نگاه توضیح‌دهنده انواع و اقسام آشوب‌ها و



سیاست در سایه فرهنگ؛ بررسی نفوذ اندیشه چپ در تصمیم‌گیری و میل سیاسی

تولیدات چپ چپ

شورش‌های خیابانی در یک قرن اخیر و تلاش برای به ثمر رساندن انقلابی بی‌سرانجام در جهان بوده است. چپ‌نگری، دیدگاه حاکم بر انواع و اقسام مبارزات خشن تا مبارزات نرم طرفداران این جریان بوده است. اندیشه چپ بعد از انقلاب اسلامی نیز با اینکه بیشتر به یک جامانده از تمام رخ داده‌های درون انقلابی شبیه بوده اما هیچ‌گاه شان دهن‌کچی و کج‌بینی به این واقعیت‌ها را از دست نداده است. ناتوانی چپ‌ها در ایجاد جرقه‌های سیاسی، آنها را به مفسران و روایت‌سازان پسرخداد تبدیل کرده است.

وقوف آنها به این گزاره شناختی که «شما مالک چیزی خواهید بود که بتوانید به تمام توضیحش دهید»، منجر به پرگویی، روایت‌سازی و داستان‌سرایي شده است. آنها در این روایت‌سازی‌ها و تفاسیر، سیاست را به تئاتر مواجهه تشبیه کرده‌اند. محمدرضا تاجیک، نظریه‌پرداز چپ‌روش اصلاح‌طلب، در کتاب «زیست جنبش» به تأسی از میشل فوکو، اصلا تاریخ را تئاتر مواجهه قدرت و مقاومت خوانده است. به زعم وی، قدرت، بازیگر اصلی این تئاتر است. تئاتر بودن سیاست در اندیشه چپ، به این معناست که سیاست باید صحنه چشمگیر و جذاب تقلیل قهرمان و ضدقهرمان باشد. فهم تئاتری از سیاست، مساوی با تقدم حس و هیجان بر عقل و دوراندیشی است. اینکه

فهم تئاتر یکال از سیاست

فاصله نجف تا تهران تا حدودی تأثیر گذار بود؛ کسانی که درست در متن حادثه حضور داشتند و کسانی که با فاصله قرار داشتند، تجربه متفاوتی داشتند. ۲- قفه سیاسی شیعه در ایران، محصول یک سیر تاریخی طولانی است که از دوران صفویه تا مشروطه شکل گرفته است. حوزه‌های علمیه، با ساختار و روش‌های مشخص، ضمن حفظ هویت آموزشی و علمی خود، همواره با زیست اجتماعی و مسائل عملی جامعه در تعامل بوده‌اند. اگرچه عمده تلاش‌های فقها در گذشته به قلمرو زندگی خصوصی محدود بود اما در لبه مسائل خصوصی، ارتباط با حوزه عمومی همواره نمایان می‌شد. پرسش‌هایی درباره ارث، اموال غایب و… موجب شد قفه شیعه به تدریج قلمرو اجتماعی و عمومی را نیز در بر گیرد.

در دوران صفویه، فقه شیعه توانست تعامل با نهادهای قدرت را شکل دهد. با حضور شیعیان در ساختار قدرت، روابط قبیله‌ای و ایلی با پوشش مذهبی ترکیب شد و فقها نقش مهمی در تبیین مشروعیت و نظارت بر قدرت یافتند. این تعامل در دوران قاجار تشدید شد؛ جایی که نهاد دین با قدرت سیاسی درگیر بود و علاوه بر مواجهه با استبداد داخلی، چالش استعمار نیز پدید آمد. فقهای آن دوران، اگرچه مشروعیت سیاسی نهادهای حاکم را تأیید نمی‌کردند اما برای مقابله با تهدیدهای خارجی و حفظ نظم و عدالت اجتماعی، گاهی مجبور به همکاری محدود با حکومت می‌شدند.

یکی از نمونه‌های بارز این تعامل، عملکرد میرزای قمی در دوران فتحعلی‌شاه است که با وجود عدم مشروعیت استبداد داخلی، ضرورت دفاع از کشور در برابر استعمار را مورد تأکید قرار می‌دهد. در این چارچوب، همکاری با قدرت موجود، نه تسلیم، بلکه اجرای تکلیف و حفظ مصالح جامعه است. مشابه این رویکرد، در مسائل وقتی نیز دیده می‌شود؛ فقها معتقد بودند حتی اگر متولی مشروع نباشد، باید تا حد امکان در چارچوب نیت واقف عمل کند تا کنترل بخشی از نظام اجتماعی حفظ شود.

پس از افول اسفهان و انتقال حوزه‌های فقهی به نجف و علوم عقلی به تهران، تعامل فقها با قدرت‌های سیاسی وارد مرحله جدیدی شد. بحث ولایت فقیه به عنوان بخشی از مباحث فقهی، در قالب محدود و در شرایط خاص مطرح شد. نراقی در کتاب «عوائد» باب ولایت فقیه را به صورت مستقل مطرح کرد، هر چند هدف او اجرای کامل آن نبود.

دوشنبه ۱۲ آبان ۱۴۰۴

وطن‌امروز | شماره ۴۴۵۳

اندیشه

مایه‌ازای سیاست نمی‌تواند آرامش و قرار باشد. اینکه سیاست باید صحنه رزم اصداد باشد، یعنی سهمی بزرگ در سر گرمی‌های جدی ما بازی کند. در تئاتر گزندى به تماشاگر نمی‌رسد، تماشاچی شاهد نزاعی روی صحنه است که بازیگرانش به غایت سعی در طبیعی کردنش دارند و در صورتی بازخورد مثبت و نمره بالا به آن می‌دهند یا استقبال زیادی از آن می‌کنند که بازی‌ها طبیعی، سناریو قوی و صحنه واقعی به نظر آید. با چنین فهمی اگر میدان رقابت سیاسی، به صحنه نزاعی چشمگیر و جذاب تبدیل نشود، طبیعتا استقبال از آن کم خواهد شد.

■ **عملگری در برابر قدرت‌خواری**

از دیگر گواهی‌های شناختی چپ، ایجاد ذهنیت کنش‌پذیری در میان بخش‌هایی از مردم بوده است. به طور سنتنی اندیشه چپ، هوادار کنش و تابع پراکسیس بوده است اما ناتوانی و شکست اکثر این ایده‌ها در تحقق آرمان رهایی، منجر به ملاحظه‌مندی و عقب‌نشینی به شیوه‌های انفعالی رهایی (مقاومت) شده است.

فهم تئاتریکال از سیاست و اصالت بخشی به امور پیش پا افتاده، منجر به شکل‌گیری این ذهنیت شده که امر سیاسی به معنی دولتی کلمه، در مقابل توان عمل یا آزادی عمل افراد صورت‌بندی شده است. به بیان دیگر در این ذهنیت، آنچه به عنوان سیاست رسمی جریان دارد، نیرو و قدرت فرد را کم می‌کند و نه زیاد.

دلوز و گواتری در این باره معتقدند: «توان عمل کردن در تمکک داشتن قدرت نیست. قدرتی که می‌تواند به تمکک درآید، قدرت حاکمان و نهادهای حکومتی است؛ این قدرت، قدرتی متمرکز و تثبیت شده است که به جای آنکه توان عمل را برانگیزد، مانع آن می‌شود».

در واقع چپ‌ها در برابر مفهوم قدرت که می‌تواند به یک دارایی دولت تبدیل شود، قدرتی را قرار می‌دهند که قابل تمکک نیست و آن را توان یا قابلیت نهفته همبستگی می‌نامند؛ قابلیت عمل جمعی در برابر دولت قدرت‌خوار.

سیاست چپ‌روش باید با شکل‌دهی به عمل جمعی، توان محدود فرد را تبدیل به توان نامحدود کند. نگاه معارضه‌جویانه چپ‌ها به صحنه واقعیت، عملا جایی برای هر گونه اشتراک بین خیر فردی و جمعی به آن مینا که سیاست رسمی خواهان آن است، باقی نمی‌گذارد. این تصویر و تصور منجر به بازیگری در فضای غیرانتفاعی (جایی که دولت وجود ندارد) می‌شود.

حالی که ساله آن است که یا باید این فضاها را شناخت یا باید آنها را ایجاد کرد؛ فضایی بیرون از مکانیت دولت و در عین حال در تقابل با آن. یادگیری جامعه از این فرض تقابلی، درک منطق کنش‌پذیری بوده است. یعنی برای کنش کش خارج از چارچوب دولت باید دید چه ضرورت‌هایی مانع کنش و عمل آزادانه می‌شود تا از شر آنها خلاص شد و توان عمل خود را بالا برد.

انواع و اقسام تولیدات زردی که با مضامین خودگردانی، زندگی اصیل و خودحکومت‌گری به پیاده‌راه‌ها و خیابان‌ها یا پتل‌های مجاری راه پیدا کرده‌اند، چنین ذهنیتی را دامن می‌زنند. متاثر از همین نگاه، ایده‌هایی نظیر رواقی‌گری، هنر بی‌خیالی، سنایشگری و پלטالت و… نیز کاهنده حس تشریک مساعی برای تحقق خیر جمعی شده است.

این تولیدات و ایده‌ها نقش تسهیلگری عمل در برابر قدرت را بازی می‌کنند؛ می‌خواهند میزان اصطکاک عمل افسرد را با قدرت دولت کم کرده و فضایی بیرونی برای بروز توانمندی‌های خود بسازند. طبیعی است با چنین ذهنیت و فرهنگی، افراد هیچ‌گاه حاضر به اشتراک توان خود با دولت نیستند. آنها رای‌دهی را قدرت‌فروشی و کاهنده توان عمل می‌فهمند.

شرایط سیاسی، حضور استبداد و تأثیر استعمار موجب شد فقها تجربه‌ای ترکیبی از همکاری و کنترل را پیش بگیرند. در دوران مشروطه، مسأله کنترل استبداد و حفظ حداقل عدالت، اصلی‌ترین محور توجه فقها بود. آنها در چارچوب فقه، عدالتخانه می‌خواستند و تأکید داشتند باید امکان مدیریت استبداد فراهم شود.

۴- تا پیش از مشروطه، ایران با نوعی استبداد تاریخی و داخلی مواجه بود؛ استبدادی که در چارچوب روابط ایلی و عشیره‌ای شکل گرفته و با فرهنگ و تاریخ جامعه عجین بود. این نوع استبداد، برای مشروعیت خود تکیه بر پوشش دینی و رعایت برخی الزامات فقهی بود. حتی اگر حاکم به تمام احکام عمل نمی‌کرد، مسؤولیت پاسداری از قوانین دینی بر عهده او بود تا نظم اجتماعی حفظ شود و مدار توازن مردم بر پایه شریعت برقرار بماند.

ایسن الگو، در تعامل با جامعه و نهاد دین، ۲ جنبه داشت: رعایت واجبات نظامیه و رقابت با جریان‌های بالقوه تهدیدکننده. تجربه ۲۵۰ ساله زندگی تحت هادایت ائمه و سنت‌های دینی، مسیر و چارچوب عملکرد را مشخص کرده بود. همان‌طور که در تاریخ اسلام دیده شد، تعامل با قدرت، اولویت‌بندی‌ها و مدیریت شرایط، همواره جزئی از مدار فقهی فقها بود.

با ورود جهان مدرن و ظهور استبداد غربی و استعمار، ایران با نوعی استبداد بی‌سابقه مواجه شد؛ استبدادی که دیگر با فرهنگ دینی تاریخی همسویی نداشت و یا دین‌ستیزانه عمل می‌کرد یا دین جدیدی مطابق منافع خود شکل می‌داد. ظهور جریان‌های نوینی مانند بابیت و بهائیت، نمونه‌ای از این تلاش‌ها برای دین‌سازی در چارچوب مدرن بود.

در این شرایط، فهم حوادث صدر مشروطه تنها از دل نظام فقهی و معنایی جامعه قابل درک بود، نه با نگاه بیرونی و مستشرقان. وقتی استبداد نوین مستقر شد و میرزا نائینی توانست تعامل کامل اسلامی با آن برقرار کند، همان شبویه «کج‌دار و مریز» سابق را پیش گرفت. به همین دلیل، نائینی کتاب خود را جمع‌آوری و تاکتیک عملیاتی خود را بر اساس شرایط موجود تنظیم کرد.

به این ترتیب، تجربه مشروطه، بویژه تلاش‌های فقهای مشروطه‌خواه و مشروطه‌خواه، درس مهمی برای نظام اسلامی امروز فراهم آورده است. کنترل استبداد، حفظ عدالت و تبیین قانون در چارچوب شریعت، همواره ممکن و ضروری است، حتی در مواجهه با شرایط سیاسی و اجتماعی پیچیده و نوظهور.